

پیشتر و فدا و بقا و شدید وال حمله سخت آواز و قی القاموس خدید رفع صوت باخنثی صوت یا صوت خد و گو سپند و حزان و شکر و در شارق  
گفته خدا و جمادی قصوت در رایت درین حرف متشدید وال می شنید اهل حدیث و جمیع این لغت و معرفت بمحبین گفته است و گفته آن  
که مبنید کفته آواز نای خود را داشتما و موشی و احوال خود را شتران و گلگاویان و گلخان و مخن و تحقیق این نقطه در شرح پیشتر ازینست و مکنیمه  
نی اهل الغنم و ارام و زمی در خدا و زمان گو سفتان است تتفق علیه ۲۰ و عن ابی مسعود الانصاری عن انبیا صلی الله علیہ و آله و سلم  
قال من هنها جارت الفتن گفت آنحضرت ازین جا آمده است فتنها و باعث شور و شر در دین و ابتلاء ایمان مردم و زبان نخواهی  
در حال یکی اشارت کنید و هست آنحضرت پنهان بیوی شرق و اینجا بر و خلط القلوب مراد دشمنی خوی و سخنی و دلما فی الفدا و زین اهل او بمنه  
اصول اذناب الابیل و البقر و زین آوازان خمیمه شیرین نزدیکی ای و دلما فی شتران و گلگاویان که می روند و نیال ایشان بایی حدا و زدن و مسکنا  
زمین فی بیجه و مضر درین دو قبیله که اسپان اموال ایشان بسیار است تتفق علیه ۳۰ و عن ابی حاتم قال رسول الله صلی الله علیہ و آله و سلم  
و آله و سلم غلط القلوب و اینجا بر و خلط القلوب مراد دشمنی خوی و دلما فی الفدا و زین ایمان  
فی اهل صحیح و ایمان در اهل جبارت است از که و مدینه و طائف و مضافات آن و حجرا راحی از زمان گویند که ای ایمان گویند که ای ایمان  
شجد و تهاده و تجد نامز مینی است بلند و آن خصوصی است بآزادون جهان ایچی مفصل است بعراق ضد غور که آی ایمان گویند که ای ایمان  
رواه سلام و و عن ابن عمر قال رسول الله صلی الله علیہ و آله و سلم اللهم با برکت عذرنا فی شامنا خذ و بنا برکت و فرم و فی ده ما را در شام ما  
اللهم با برکت عذرنا فی عذرنا خذ و بنا برکت و ده مردمین آنحضرت پیش شام و زین حجت است که که مولاد است صلی الله علیہ و آله و سلم و آن زمین است  
و مدینه سکون و مفرن است و آن ای شام است قال لوگفتند بایرون ایه و فی شجد و تجد نامفاظنند قال فی الشانه ای بن عمر گویند یعنی  
شجد با قال گفت اللهم با برکت عذرنا فی عذرنا قالوا بایرسول ایه و فی شجد و تجد نامفاظنند قال فی الشانه ای بن عمر گویند یعنی  
می برم آنحضرت که گفت و بار سوم هنالک ای ملازی و اینچنان آنچه یعنی و سرجد زدن راه است فتنها است و بهای طمع و زن اشیاع  
و بار سیم طلوع می کند و زن شیطان یعنی حزب او و اعوان او و بیان این در کتاب اصله و در اوقات صلحه گذشت است رواه البخاری  
۴۵ الفصل الثاني و عن ای بن ماجه ثابت ای انبیا صلی الله علیہ و آله و سلم از طرق قبل المیان و ایت می کند ای زمین ای زمین  
که آنحضرت از طرک و بجانب می نهاد پس و عاکر و اهل می اد گفت اللهم اقبل عجلو بهم خدا و مدارا اقبال کرن بدمای ایشان یعنی بیوی یا عنی  
گبر و زن دلما فی ایشان را بیوی یا بیانند زن و ما و چون ایل مدینه و زنگی حال و ضریع می عیشت بودند و اهل ای زین جماعت کشیر بودند و بادن  
ایشان می عیشت تنگتر می خود و عاکر و برکت در رزق و اسباب آن و فرمود و بارک لذت ای صاعدا و بدن و برکت و دهار او صماع ما و ده صماع  
بهای زماد پیغمبر ای صماع و مراد طعامی است که بخود و شود بران و ایه الشرعی ۲۰ و عن ای بن ثابت قال قال رسول الله گفت زدن  
ثابت که گفت پیغمبر خدا صعلیی بعد علیه و آله و سلم طبعی ایشان خوشی با و مردم ایشان را اقلا لایی و لک گفتتم ما از چیزی همیست ای زدن  
را و هست بسب ایشان باین فضیلت و در عرضی فتح صماع لایی شی و در نیخ مشکلات شنی هست پس ای هنوزیست قال لان  
ملائکه ای حسن با سلطه ای خستها علیهم گفت زیرا که قریبها می خدمای مهریان فراخ کنده اند باز وی خود را ایشان کنایت است ای شمول محبت

کند بالغستن نماید که این روز اول سعی هستنی فصل شانزدهم  
اشتة الالعات ترتیب شده ملکه جلد دیگر  
و رفعت الهمی تعالی و قدری بر اهل شام و مانکه مراد ابدال آنکه می باشد بنشان اسلامی زمین از دو الله اعلم و مراد با جنون ملکه صفات  
وقوای ملکیه اند و قیاس نتوان کرد و آنرا بر باز و ناسی پنجه گان نزدیکه برنده را خسنه و چهار باز و نی باشد چه جایی شکش حمد باز و که آنحضرت  
صلی علیه و آله و سلم در شب معراج حبر سل ر او مدیر و باحکم اشارت چنین مملکه آنکه مادر کرد و از بیان گفت آن باز استاد و الله اعلم را داده  
والسرمذی ۲۰ و عمر بن عبد الله بن عمر قال رسول الله علیه و آله و سلم سخن حنف نامن نخو حضرموت زد گفت که برآید  
آقشی از جانب حضرموت فتح خارج مملکه و سکون صد اینججه و فتح را و هم و نعمت می گویند نام ملکه هیئت این شهور او من حضرموت  
شک راوی است و درین روایت فقط شحویست سخنرانی می برآید و گردی کند مردم اقلن گفته مایه رسول  
نمایان از پرسی فرمائی بارا چکنند و وقت بیرون آمدن آتش و کجا رویم و کجا از زمیر قال علیکم باش گفت آنحضرت برشما که د  
که مرد بنشان امن باشید ازان و گفته اند که حتمان از ارد که مرد حقیقت نار باشد خانمکه ظا پهلوی سلطان احتمان از ارد که مرد فتنه باشد  
که تعییر کرد و شده است از دی نبار و حقیقی گذشت در امارات ساعت دکن ناری که بیرون مردم را پیش از ایشان که مرد بدان شام است  
و این ظاهر است که بیرون ایشان را بشام فی اختیار ایشان و این حدیث دلالت دارد بر امر کرد ایشان با اختیار سفر جایب شام  
و پیش از ران است که مرد فتد و باشد که حادث گرد و پیش از قیام ساعت که تعییر کرد و شده است ازان نبار و الله اعلم راه اسرمذی ۳۰  
و عمر بن عبد الله بن عمر و بن اعاص فلان معت رسول الله علیه و آله و سلم بقول انسانکون سحره بعد سحره گفت عبد الله بن عمر  
شنبه صدر آنحضرت را که می گفت بدرستی که قصه این است که می باشد سحره و یک بعد از سحره که در اول اسلام نبوی معتبری باشد سحره بشام  
بعد از سحره که بود بعد نیمه و بعضی گفته که مرد نکر و نکش سحره است و این بعنی طا هر رست از لفظ حدیث رسیاق آن و این در آن  
وقایت است که بسیار شو و فتنه اد عجاد و مستوفی شو و کفره بر جای داد و کفر شو و حاسیان دین و قائم با مرد اسلام باقی باشد بلاد شناخت  
محروس و محفوظ و گایپانی کند آن اعماک اسلامیه غالب و ناصر حق تا آنکه قیام گفته و جای ایشان بر که خواهد گذاشت و دین خود را ایجاد  
کند بدان بلاد بعد از آن تفصیل فرمود این محل القبول خود چیزی را نمی کنیو ترین مردم سرحت می کند رسکه  
سحره گماه ابراهیم که شام است هما جذبیت هم و فتح هم موضع هماجرت و فی روابطه و در روابطی باین عبارت آمد که قیام اهل الارض ایشان  
همه اجرای همیش پنجه کنیو ترین اهل زمین لازم قنایت گزینه هر ترین ایشان است جایی سحره ابراهیم طویلی فی الارض شزاده هماید باش  
مانند در زمین هر قرین اهل زمین تلفظ هم اضو همی اند از دو بیرون می افگند ایشان لازمین نای ایشان بعنی نگه میدارد و از وجود  
ایشان و مکروه می شیدار و بودن ایشان اور این تقدیز همیش ایشان پیده و مکروه میدارد ایشان اوات خدا معتبری و مرسید از از مکان  
سحره و محل کریم سحره ایشان ایشان و اخیاری می ناند و گردی آر و ایشان را آقش فتنه که آن شیخ کردار نایی نزد ایشان  
است یا آقشی که در آنوقت پیدا می آید یا بوزنها و خوکه امار و یا حقیقت و صورت آنهاست یا معنی بودن ایشان تخلق با غلاف  
و اتصاف اصفات ایشان است یا مرد مردم رشت خوی و گفره اند که مانند قرده و خازر زندگیست هم اذ ایا تو شعبی کند آن آن ایشان  
با ایشان و حقیقی که شب کنند و قیل معهم ذاقا لو او قیلوه می کند با ایشان و قیلکه می کند قیلوه نیز و رخصت عینی شب روز ملازم داشت

اشتہار مسلمات ترمیم شکوہ جلد پنجم

کتاب الفتن باب کر لہرہ دا مرل اپنی فصل ۶۳ کے

و صاحب حال ایشان است آن آتش نعم و ماء من ذلک رواه ابو داود و عصر ابن حوالہ فتح خارجہ علم و تخفیف و اوصیات  
اسدی نزول کرد شامرا درست کرد و انداز وی جماعت مات با شامستہ شامین و قیل خمس و شمانین کذا فی جامع الاصول و دلکش  
کفت که صحابی است روایت کرد و سعد حدیث را قال قال رسول اللہ علیہ السلام و سلم سی صیر الامر ان کونوا جنو و احمد مگفت تخفیف  
نزدیک است که گرد و کار و بار وین باینکه پشمید شما شکر ہائی مخکف مجتمع محمد و پیغمبر فتح خوارج شدیه لون مفتوح جلد با شام شکر  
در شام و جنہ ماں ہم و شکر صحیح و مین وجہ باغوری و شکری و گرد و عراق فصال بین اختران افتخار کرن راینین باریوں احمد کہ با کلام  
یکی ازین شکر با بات مان واکت ذلک اگر دیا جائی وقت رافقال عذک با شام سکفت اخضرت لازم گیر تو شام افانہ  
خبرہ اندھیں ارضیز پر کہ شام برگزیدہ خدا است از زمین خدا و خیر بکسر خافیه یادگاری ساکن نہ کرد و مشی و کجی بیہما خیر من عین باد و  
پرسی گزند و فرامی آرد بیوی آن زمین خدا عالی بگزیدگان را از بندگان فاما ان امیریم پس اگر ابامی کغید و استخاع می آرید از خم  
اخضیار کرد و برگزیده هست خدامی عالی برای شما کہ آن قصد کرد ان شامست فعا کہ بینکه میں بر سما جاؤ کہ بر ویدیمین خود اضافت میں  
ایشان از جہت اندھیا طب غرب اندھیں از زمین ایشان است کہ اقا لو امین کامی ایت کہ وہ سیان اقع شده بیان قول و کے  
علیہ سامدہ اشام میان قول وی واسقیا مفعی کر کم قاب و سی خود را و دواب خود را از خدرہ اونو سیاسی خود و خدری خدمی محظیہ ہائی  
جمع کرد در وی ای پڑیا کہ این منی مخصوص شام است یعنی باید کہ آپ و بدھر کو از خدر خود کا انتہی مخصوص است بیوی و خرا جست و علت  
نکندہ با شیخ شمعہ آنہا کی کہ بر سعد ہائی ملک امشتہ اندھا نگرد و بحسب نزاء و احتماف و سیخ فتن کذا قال افغان اندھر و جل توکل کے  
با شام اہل نہ یا کنڈتی و کیل شد وہست برایی میں اشام یعنی فضل و کرم خود گرفته است کا مراد ہی قطب شام و خنط اہل آن  
از شکر کفرہ و سعیلا می ایشان بیان دیا رواه احمد و ابو داود الفضل اشمال الشیخ بعین شرح فضیل شیخین محمد و فتح رابن علیہی السلام  
عین و فتح یا مابینی فتح است از کیا شیوخ حسن و تبریز بیان ایشان است قال ذرا ایشام علی رضی اللہ عنہ کفت شرح ذکر کرد کہ شد  
ایشام نزد امیر المؤمنین علیہ روایا مسلم بن حنبل مخالفان علی اندھا عاد و پیغمبر کہ بادو و رشاد بود نہ کہ متولی ملک شام بود از زمان  
نما اخزو قیل ائمہ کفتہ شد بعدی لعنت کہن ایشان را امیر المؤمنین خلما نکر و زمان علیہ فیض کیم لکم لعنت نی کرد ذرا قال لا کفت علیت  
نیکنہ ایشام افی لعنت بدل ایسہ برتی من شنیدہ اصم غیر خدا را علیہ و آر و سلم لقول می کفت الابداں کونون با شام  
ابداں بیانش بیان یعنی چون لعنت کنہ ایشان را کہ ابداں سخا بر پاسند می با داننا اول گرد و لعنت ایدا علی اہل لعنت  
می گوئی کہ این وقوع است ذرا عمل رضی اللہ عنہ اعنی ایشام ای  
از اہل شام خلما نکر مقبا و فخر می رسید و چکونہ باشد و حال آنہا در روایت کرد و شد وہست از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ کہ فرمود ایشان  
بادران ما اندر کفتہ کرد ذرا بہاؤ تو روہا نکر کہ کباری کی از اہل شکر مخالفان را گرفته آورد و شخی کفت و عجب ایمان میدان کہ وی نکو  
مسلمانان یو د علی رضی اللہ عنہ فرمود پھری گئی کہ بنو مسلمان است دیوان از ایمار و اخبار کہ دلالت می کنہ بر سلسلہ ایشان بعد از ای  
بیان ابداں حقیقی قریب و هم رجعون رجلہ و ابداں تعلیم ہر ذمکری مات فعل ابداں ایور حکما نہ رجلہ هرگا و کہ پسید و مردی می آرد خدامی علی



قرائی کفت بشام و اللاتی کند بثبات دین و حکمین و استقر و غلبه او شام و ازین قبل بو خروج فوارشکم والده انحضرت صلی الله علیہ الہ وسلم نزد الادت و روشن شدن خانهای شام میان رواہار وہت کرد این بردو حدیث را الجیفی فی دلائل الغوثة به و عن ابن الدرواہ ان رسول الله علیہ السلام و سلم قال این خلاط ای مسلمین لوم ملکه الغوثه وہت است اذ ابوالدرداء که اخغافت گفت که محل اجتماع مسلمانان در فرج غوطه است مراد حرب و جال است ای جانب دنیۃ لیقال ایما دشون که وجایش شهی است که گفت و آزادشون من خیر ما زن ای شام صفت دشون آنست که از بترین شهروای شام است و غوطه نیز جانی است نزدیک باش چنانگه گذشت در حدیث سابق فسطاط دشون گفت و غوطه چون قریب برشق است و ارضیان و قوای ای دلایی در سیان این دو حدیث نباشد و رواه ابو داود و عن عبد الرحمن بن سلیمان تابعی است از تابعین کوفه مدفی الاصل صد و قیست ثقة و بعضی گفته اند لاباس به و می از اول لاذ غلطه غسل است این سلیمان بن عبد الله بن غلطه والا در این بن غسل نامند و گفته اند کم اور صد و سنت سال بود و می دیده است سمل این بعد رواش من مالک داعفات او و صد و میقات او و کذا قیل قال سیاقی ملک من بلوک ای گفت عبد الرحمن بن سلیمان نزدیک است که سایپادشاهی از پادشاهی کلمایر علی ای مدائن کلاما پس غالب بیگرد و بر عہد شهربانی داشت و می دشون مکروه شارحان که آن پادشاهی گفت رواه ابو داود عظیم که بانکه حادث و فضل شام و بیت المقدس حضره عیسیان و شرون و اندلس و دشون و جزآن آمد و می دشان حکم کرد اذ کثر بار ضعف و وضع و ایماع کند ای فراسغا و هه ۱۴۰۰ باب ثواب

پڑھ الامته فضل این است مرحوم و کثرۃ ثواب نسبت با حرم و مکر خارج الصدھھر و حریطه بیان است و بیست در ثبات آن قول و بسیار کفته خیرتہ اخراجت للناس و قول وی تعالی و کذلک جعلک کامۃ و سلطانکو نوشتمد ای علی الناس و آنکه ای شان است محمد ای صدی الله علیہ الہ سکر که خاتم النبیین رسید المرسلین فضل ای ملائی ای جمعیت که تمامہ انبیاء و رسول آرزو کرد ای کاشکی ای شان و میوہ و دشمنی ثابت است ای ای فضل و کمال و پیدا شد خروی ای اولیا و علم و فضل و ثابت است در ای شان ای از کمالات و کرات و فضائل ای ای خوب و در ای مسامیقه الہم جعلنا من ایتہ و ای قیامت و توفی اعلی و نیمه و ملیتہ جست که بار حرم الاحمین ۲۰۰۰ فضل الاله و عکون این عمر خیلی بسیار نہما عن رسول ایه علیہ الہ سلم قال ایما حکم فی اجل هن خلاصی الاحمیم با من جملة العصر ای مغرب ای مس گفت خیرت دلت شما نسبت بحدت عمر کافی که گذشتہ اند کو است ہاگر مقدار زمانی که میان نماز و میگران و شدن آفتاب اجل می که تغییر کر و دشده است برای خیری و این جلیہ دلت عمر است و گاهی اطلاق کرد و میشو و بروت بارا وہ جزو ای خیری می فرماید دلت عمر شا و جنپ بجمع اعمار ای مسامیقه مقدار بدست ای شمار عصر تامغرب و حیث اول نهار تا عصر و با وجود آن ثواب شما بشری ای ای شان است بعد از این بیان کرد آنحضرت نسبت میان این است و میان یو و نصاری یا یهود خود و ای نصاری کی کرسی است عمل عمالا و نیست قصہ و حال شما و قصہ و حال یو و نصاری یا یهود و نصاری کی کرسی در محل در آور و کار فریکو و عاملان و کارکنان فیروزان فقاں یعنی سیل لی ای قصف ای شمار علی قبر ای طاری گفت آن مرد گفت که کار کند برای من تائیر و زیر قبر ای طاری یعنی برکی راقیر طاری باشد قیراطنمیم و آنک و دانگ میں در یعنی میں در قبر ای طاری گفت ای شمار علی قبر ای طاری یعنی برکی راقیر طاری

پس شاپا اندیشان مزد و رسان که کار کردند تایم و زیر بیک مکتوب اطاعه قال من میلی هن نصف انتشار الی مصلوہ العصر علی قدر داده اند  
پسته گفت آن مرد بیست که عمل کند مر از تمیز و زمان اغاز عصر بر بیک قیراط اعلم انصاری هن نصف انتشار الی مصلوہ العصر علی  
قیراط قیراط بیک کار کردند انصاری در دست عمر خود شاپا اندیشان که کار کردند نصف انتشاری هن اغاز عصر بر بیک قیراط اتمم قال من هن  
لی هن مصلوہ العصر علی مغرب اشمس علی قیراطین پسته گفت آن مر بیست که عمل کند مر از اغاز و گرما و دشمن افتاب به دود و فرا  
الافق نهم الدین بیکون هن مصلوہ العصر علی مغرب اشمس ف اندیشگاه بکشید پس شاپا اندیشان که کار کردند اغاز و گرما و دشمن  
افتاب بر دود و فرا طارا لانگام لانج و تین آنکه باشد که مر شما افزوده و بارعنه و دین افعضال الهی کجا متصدی غم خود و بار و گرما و دشمن  
انبیاء می سابق تغییب است ای همه و انصاری هن پس در ششم آنکه بیود و انصاری فقا کی اخن اکثر عمل اوقاع عطا پس گفتند که با بشیر فرم از رو  
عمل و کتر علی از روی عطا سبب این حیثیت و چرا همین پس باشد قال اندیشی اهل علم کیم شیا گفت خدا می تعالی هن پس آنکه کرد  
شمار او کرده از حق شما چیزی را ز نیم قرار داده بود م شمار او و عده کرد و بود م شما فاقه ای اگر نیز بیود و انصاری علیکم کردی از حق شما  
را اما از این تفاوت و تفرقی کردی قال اللهم تعالی فاعلی فضلی عظیمین گفت خدامی تعالی هن پس بدرستی این تضییغ ای و فردان  
فرزونی کرده است بید سهر کر این خواهش و من فاعل خدمت همچو احمدی کنم و بیان سبب نکرد که این سبب مردانه اصل ایشان پست  
جای و درست مرتبه پیشتر نزد من بآجایی گفت و گویند شد و راه اخن مطلق بسته گرد و باید اتفاقی روا و اینی هازین حدیث  
معلوم شود که فضل میان وقت نظر و صریح پیشتر است از فرق میان عصر و مغرب و این موید نزدیک چنین است نه خانمکه الله و گیرمی گویند  
که وقت صریح بیانی بیع نهارت چنانکه در باب موقت مصلوہ گذشت فتد ۰۲۰ و چون ای هر رهه ای رسول الله مصلی الله علیه  
و آله و سلم قال هن شده ایتی لی حمار داشت از ای هر رهه که آنحضرت فرمود که از اخن تین و خوب تین است من درست دشمن  
مرناس بیکون بعدی مردان اندکه می باشد و بید ای شو زی این هن بود احمد هم لو رانی با بهله و ماله و دست چهار و بیکی از ایشان  
و آرزومی بود که کاشنی بید مر ایل خود را عال خود بیست اهل دعیان و مال و مال خود را هم فدامی ساخت و نظر رجای جهان گزین  
من می انداخت و خواب یاد رساری بدانکنطه ایشان حدیث و بعضی احادیث و گیر که در غیاب بیاید و لایت دار در بیان که بعد از حمام  
رضوان ای علیکم چه میگنست کسی بیاید که ساوی باشد ایشان افضل یا افضل باشد ایشان و این عبد البر که ایشان علیمی حدیث است  
با این جانب در فتنه و تسلیک با این حادیث هنوده است شیخ ابن حجر علی و صواعق مجرمه آزاد اور ده با آنکه اجماع دارد در بیان که صیای فضل هست  
و حمل کردند اذاین حادیث را ایشان چیزی از خبرت و بیکن فضل کلی که عبارت است از اکثرت ثواب ثابت است هر صیای ایکن گفته اند  
مرا و بسیاری اینجا معنی اخست که صحبت او طولی باشد و اخذ هم از آنحضرت بسیار کرد و در غزوات با وی حاضر شده و اما معنی هم  
میگنی انکه نظر رجای ای اخته و اگرچه در تمام عمر بحیان را باشد محل نظر و توقف و تزویت و مسئلله کو در درست و جای خود و در شرح  
ترجمه باب فضائل صحابه شارقی بیان کرد و شد و ای اعلم حق ایست که فضل صحبت اگرچه بیک نظره باشد مخصوص است بصیرات  
بیچکس اوران شرکتی نیست و اما فضائل دیگر علمی و عملی مصال سخن دران واسع است و اولی ایست که مطلع چکردد و دو که ایشان بجهت الـ

رواهه سلمان و عمن معاویه قال سمعت النبي صلی الله علیہ و آله و سلم يقول لا يزال من امته فاعلمه بالمرصاد و هیئت مرصاد  
معاویه گفت شنیدم اس خبرت رامی گفت همیشه باشد از هست من گرددی که پرپاست با مرخد او تقویت و ترجیح دین و کشورت  
لا پیش بگیر من خذ لکم زیان نمی کند ایشان را کسی که فرد و گذار و دیاری خودها ایشان را اول امن خالفتم و نه کسی که من گفت دیروز ایشان  
و برای خلاف ایشان در وحشتی باقی امرصاد نمایم پس امراضدا لعنتی قیامت و هم عنی ذکر و ایشان پریمان کار خود باشد از قیام با خدا  
و تمایزید دین و بعضی هرا و باین گرده اصحاب حدیث و ائمه اندکه ترجیح حسنات و ترجیح دین می نمایند و اکثر بر ایند که هرا و غیره اند که بهم  
باکفای تقویت و تائید دین می کنند و در آخر زمان پسرحدبای اسلام مراعطت دارند و بعضی در ایات آمده که وهم باشام ایشان خشم  
و بعضی آندره حتی تکامل آخوند مسیح الدجال و این و ایات ناظر در اراده غرائب و ظاهر عبارت حدیث و علوم است و ائمه اعلم تفرق علیہ  
و ذکر و ذکر دره شد حدیث نس که در اول اولیت که این هنچه اولاد و دولت برفضل و کرم است این هست وارد فی کتاب الفصل  
الفصل الثاني عن نس قال قال رسول الله صلی الله علیہ و آله و سلم مثل ایشی مثل همراه قصه و حال هست من شایعه حال

**الفصل الثاني** عن نس فايل رسول مصطفى الله عليه وآله وسلم مثل استئنافه في طرقه حال هر من مشابهة حال

باز است لا پدری لا اول خیر ام آخر و ریافت نیشود که نخست باران بهتر و نافع تر است یا پسین بدانکه مدلول ظاهر این حدیث شک و رد  
و عدم خوبی و قطعی است با اینکه اول است بهتر و فاصله است یا آخر آن را یعنی مقصود خوبیست بلکه کنایه است از بودن همه مبتدا  
چنانکه طریقه خیر نافع است پس نهومی شود که هر را بر مادر خیر است و نافع است پس خوبی است فضیل نباشد در دین پس ساخته  
داشته با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اتباع کردند اور اوسانیدند دعوت اور ادبیاً و همادن قواعد دین اور آن تقویت کردند  
و نصرت دادند اخیر است را صلی الله علیه و آله و سلم و لامهان نگاه داشته باشد و تقویت نمودند آن را تماش کردند بنای آن او محکم کردند از این  
آنها اوجاند کردند منار آزاد شانگ کردند از افواه آن را ظاهر گردند از اشاره آن را و اگر حمل بعضی است فضیل نمایند خیر درست آید یعنی  
تعجب و بوجه خیر است و با بحث این حدیث مانند است بسا و می یاد فضیل بوجو پتند و مختلفه و متغیر نه و جهور آنست که فضل کمی نباشد  
مرحی بر را این مناقات ندارد غیر پر فضل بوجو چشمی مردیگران را و مراد داشته اند لفظیں کلی اکثریت ثواب را عنده اند و رواه انتزاع  
وقال خاص حدیث حسن غریب و گفته است از زندی که این حدیث مثل اینستی مثل المطر حدیث غریب است و گفته اند که احمد خیر و دیوبندی کرد  
است از عمار بن یاسر این حبان رسم صحیح خود از سلمان و شیع گفته است که حدیث مثل اینستی مثل المطر حدیث حسن است که مراد اطلاق است  
که باران برجسته صحت خیر است و اعداء علم الفصل الثالث . عن جیفری بن ابریون بجهود وی است از امام خیر صادق  
سوز روایت میکند از پدر وی امام محمد باقر و دیشیل زجده خود امام حسین شیعی است حدیث مقطعی با مراد از بعد امام خیر امام حسین پیش از  
پس خدمت شریعت است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ای شیخ و ای شهرو ای شاد شوید و شاد شوید و فتح همراه از اشاره مبنی شاد شد  
و مفرد و یافتن اینا مثل استی مثل ای شیخ لا پدری اول خیر ام آخر و شرح این معلوم شد ادکنیه اطعنه شناور و حعلمای ایانند با غمی است که  
که خدا نمایند و شهادت ای شیخ  
و عرضیان از دیگر است که آخر حدیثه از روی فوج عالم پسر فورانیده شد ازان حبشه دیگرسالی دیگر دلیل از خدا فوج حبان کیون اعراضها

اشدۀ علمات رحیم شکری محدث ای  
واعلمهای عالم پا شد مخاک مرازروی معاکی و معنی عرض و عمق فوج کثرت و بحوم است و اطول حفت زیرا که عرض و عمق بعد از طول  
فی بهشند پس وجود آینه است لازم است و حسنها حسنا و نیکو مرازروی نیکوئی کیف تهدک امته اما او ایما حکونه چلاک شود است  
که من بول او هم والحمد لله و سلما و باشد مهدی سیان او و فوج آخرا و باشد عیسی آخرا و لکن من بی دلک فوج اعور و لیکن سیان  
آن جامعه باشند کج عوج بکسر عین و فتح واو و حجم کجی درین و مدعی شست و درای و فوج معنی فوج بوا و بیا هر دو آمد هست ایو ا  
منی و لاما من هم پستند آن فوج از من یعنی تباخ من در بر راه در دشمن از ایشان نیز راضی از ایشان و ناصر و عین مردم را  
رواه نزین ۲۰ و عین سر و بن شعیب عن ابی عین بعد و قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم گفت آنحضرت پرسید  
اوصیا بهی اخلاق الحب المک ایمان کرد این خلق شکفت ز خوشترست نزد شما از روی ایمان یعنی ایمان کدام کی از مخلوقات  
خوشتر و قوی ترمیدانید قالوا الملاک که گفتن فرشتچانند که ایمان ایشان اخشت و قوی ترمیدانید قال و ما نمی‌دانیم منون و حکم عند رسم  
گفت آنحضرت پرسیت ملک کمله او که کنند ایشان که ایمان نیارند و حال آنکه ایشان نزد پروردگار خود نیز یعنی ایشان ایمان از ایمان  
که موجب شک و ترد و گرد و حجج بفکر و نظر گرد و از هجای همای حبای همای طبعی غیبت که سبب آن در بعد و حجاب فهمید قیاموا  
فان بعین گفتن دیگر ایشان سغیر از نه که ایمان ایشان کامل تر و قوی ترمیدانید و این جهاد از مردم نیز فضل ملک که پر ایمان از ریا که فخر  
در این جامیه کی کشته شد و قیاموا قیاموا قال و ما نمی‌دانیم منون والوجه نیز ایمان علیه گفت آنحضرت پرسیت و مغیران ا  
که ایمان نیارند و در شک و شبیه بفیض و حال آنکه وحی از آسمان فرد و می ایشان و ملکه و روح الامین می آید ایشان و بی و سلطنه  
پس ایام از پروردگار تعالی و نقده سیر ساز و مشاهده ملکوت و معاینه اوار آن می گفند وحی و لغت پیغام و در دل افکرند و حن شنیده  
و هر حی بزرگی فرقی و آزاد و کوکشیع پیام حق که جبریل این پیار و بی پیغام را و نیز مبلغ معلوم و مجهول هر در و ایت است  
قالوا فتحن گفتن صاحبی پس که اصحاب تو تحریر قوی ترس ایمان با ویقین تحریر قال ما کم لا اتو منون باید و ایمان این هم گفت آنحضرت  
پرسیت و چه مانع است شما که ایمان نیارید بسیجدا و یقین نهندید با حکام و اوامر و فوایی او و حال آنکه من سیان شام و مشاهده  
می گفند شما اتوار و آثار وحی و ایمان امی پسید آیات و بجزات و مطالعه می گفید از جمال بالکان من انوار حق و میریت می گند در  
اوصیحت و مجالست من اسرار حقیقت و سید ایمی گرد و از تصرف و ارشاد من در ظاهر و باطن شما کیالات و کرامات قال گفت  
راوی فعال رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم پس گفت آنحضرت ای اعجیب بخلق ای ایمان اقوام کیونون من بعدی بدرستی گفت من  
و خوشترین خلق نزدن از روی ایمان هرگز نیز قویی نمکه سید ای شوند و می آیند پس از من یکیدون صفحای فیسا کتاب تو منون بیایی  
می یابند نامه ای که درین نوشته اند احکام و دین ایمان می آری پسخیری که در این صحیفه است یعنی خاصیت ایشان ایمان ایشان ایشان  
و معاینه ای اتوار و همین هر دوست بقول می بخواهند تو منون بالغیت بعضی وجوه فسیران و این است مراد بقول این سعد و گفت پدرستی بود امیر  
و شان وی صلی اللہ علیہ و آله و سلم سید ایمی یاد و ایمکی را که دیده بود او را پس سخن ای ایمان نیار و بی مانند ایشان کسی که ایمان کرد و نسب  
نماید و لگر جه ایشان نز اتوار و آثار حقیقت ای ایشان ای ایشان

اشتاد اصحاب ترجمہ مشکوہ جلد ایج  
کن بیان گفت باب ثواب بذرا کا وضو  
۷۰ و تحریر عبد الرحمن بن العلما را چشمی بفتح حارہ محلہ و سکون خدا و محب و برائی محبت بحضوروت که بلده مسیح پرست از گنبد  
ست قال حدیثی من سمع العذی صلی اللہ علیہ و آله و سلم قبول نہ سکون فی آخر زمان الامم لفظ حدیث کفر اکسی کے شنبید اخضرت  
کے می گفت بدستی شان غیرت کمزود کیست کہ باشد درین هست قوم ہم مثل لجزا و لحم روی کہ باشد مراثیان امامت اجر اول لشان  
کو صحابہ نہ یاد یا یاد را با معرفت امر می کنند و پیش روی کہ شناختہ شدہ ہست و جو و آن در دین و نیوں عن المکروہ و مسیدار نظر و صراحت  
پیش روی کہ وجود او نہ آشنا و انجار کرد و شدہ ہست و یقانیون اہل الفتن و قوای می کنند خدا و م DAN فتنہ ای را را  
این حدیث را ایضاً تھی فی ولایت انبوہ ۲۰ و عن ابی امامہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم قال طبع بیان افی گفت اخضرت  
خوشی با درکسری کہ دیدمرا طبیعی سعی مرات لمن لم یعنی و خوشی با و فہت با درکسری کا کہ دیدمرا او امن بی و ایمان اور دین تعمیں بعد  
سعی مکول است بعلم شارع پیش بخت بودن او عدد مبارک متعارف در مبالغہ و پیش بروہ احمد ۱۰ و عن ابی محیرز پیغمبر مسیح  
حارہ محلہ و سکون شناختیہ نہ نہ دزای در آخر از مابعدین خیار عباد اللہ الصالحین است و نام اعبدالله ہست  
قال قیامتلایی جمعۃ رحلیں اصحاب گفت گفتم مرالی جمعہ را پیغمبر حمیر و سعی کہ مردی بود از صحابہ بعد نہ سمعتہ من رسول اللہ و ایت  
کن تو مارا حدیثی کہ شنبیدہ از پیغمبر خدا اصلی اللہ علیہ و آله و سلم قال نعم احمد شکر حدیثاً جد اگفت اگری روایت کنتم ترا حدیثی سره و  
نیک کر سو و یکہ ترا و بشارت بخشنده بخیریت و تفصیلات تغذیہ نام رسول اللہ طعام چاہشت خود کر ما پیغمبر خدا اصلی اللہ علیہ و آله و سلم  
و معاشرہ باما ابو عصیہ و بن ابی حیران فقاں پس گفت ابو عصیہ از برائی اطمینان کر نعمت الہی امنان افواہ حضرت رسالت پناہ ہے  
پا رسول اللہ احمد خیر منا آیا پیچ کی پیشست از ما اسلما و جاہد نامعک اسلام آور دین ما دکار زد کر دید ما ہم ا تو قال نعم قوم کبون من دیدم  
گفت اخضرت اگری رہت نہ از شما تو می کہ باشد پس از شما یو منون بی و لم یو فی ایمان می آر نہیں حال آنکہ نہیہ اندر رار و راهہ  
والدار می روایت کیتا این حدیث را احمد و دار می ازا ابن محیرز پوری دزین عن ابی عصیہ تہن کولہ و روایت کر و دزین از پیغمبر  
از قول وی قال پا رسول اللہ احمد خیر منا ای آخرہ و حکایت ابی محیرز پوری جمعہ را روایت نکر و ۹۰ و عن معاویہ بن قرقہ پیغمبر  
و همیز راتی بی عالم عامل ثقہ است ولادت اور زجل و ففات اول شنبذ عشرت و مائیہ عن ای از پر خود کہ قرۃ بن ایاس است پڑا و  
صحابی است قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم اذ فسد اہل الشام غلایخ فیکم و قمی کہ تباہ شوند اہل شام می فیت نیکی در شما خطا ہر  
نمیست کہ مرا وہ نیست کہ اہل شام اند کہ قائم اند با مر خدا در آخر زمان پس چون فاسد شوند ایشان و آن در وقت قیام قیامت خواهد  
ور و قمی کہ باقی نہان پیچ کی کہ بگوید لا الہ لا احمد حنکہ و ارد شد کہ کہ فائی نہیو و قیامت مگر پیش از ناس پس غیر نباشد دشماز یار کہ باقی نہیا  
و آنوقت پیچ کی از اہل خیر و لا ایزال خلاف من ای نی نصویرین و مہیشہ ای طائفہ ای  
جانب حق بصرت دین و ترویج احکام شرعیت بکم ان تفسر و اللہ خیر کم ولا ای خیر کم من خذ نہیم زیان نہیکند ایشان اکسی کہ فر و کذا و  
پا ری نہ بہ ایشان اک نصرانی و تو فیق اوبسیار و پیشارت مراثیان راحی تقویم ای ساعت ما انکہ بہ پامی کر و دیوارت قال این  
هم اصحاب کی حدیث گفت علی بن الحدیث ای آن طائفہ اصحاب حدیث اند کہ خدمت و ملازمت ایں علم شرعاً می کنند و پیغمبر حادث

بندیت که مدل و صفت و ترویج دین و تقویم سنت می نمایید رواه ابراری و قال مذاهب حق حسن صحیح ۱۰۰ و حسن بن عباس آن  
رسول انفعا عمل اسرار علیه واله وسلم قال ان اسد استقاد عن امتی الخنا که نسیان گفت اخضرت که خدا ای تعالی در گذارند وست اینها  
من خطا و نسیان را و استکر هوا علیه و پیری را که اکاره کرد و شدید اند ایشان برای خنزیر و ببر و زور بران که شتمد رواه ابن  
بکر خطا ضد صواب است في الصراح خطا رنارت فتفیض صواب و قصور و محدود و محدود و آمد و خطا معنی گناه یا اشکه تمد مانده  
از گناه که افی القاموس خطا بکسر خا و سکون طا زیر معنی گناه است و بعضی گفته اند خطا گویند وقتی که تعمید کند و اخطار و قسمی که تعمید نشود  
و مخطی کسی است که قصد صواب دارد و در غیر صواب افتد و خاطکی سیکله قصد کند پیری را که نی باشد کرد و میگویند مرکزی را که می خواه پیری را  
بگند ناگاه در غیر این پیر اقتاد خطا کر و بین معنی مقابل عذری آید خناکه خواست که تیرانداز و شبحکار ناگاه برآدمی خود داشت  
اور اخطار یا قصد مضمونه داشت ناگاه آب در حلق فروخت و مراد در حدیث این معنی است نسیان ضد خطا معنی فراموشی و سهویز  
بعنی نسیان است هر کوکر و در کاری معنی نسیان کرد از وی و غافل شد ازان و فوت دل او بجا می بگیر و مراد است جاوز از خطا و نسیان  
و نسیان است که این فیت در وی و بزرگ کار نمی شود و در این عدم مکوا خذه مطلقا از را که در قتل خطا ماست وست و کفار است  
و در افظاع خطا و حبب است قضای صوص و نسیان که و حبب فیت قضایا بجهت اینکه از جانب صاحب حق است چنانکه از عد  
آمده است که تمام کن جهود خود را زیر اینکه خوارانیده و نه فوت شاید که ترا مگر خدا و نسیان و سهویز و حبب بگرد و سجد و در آلاف مال  
مردم بسوی واجب می گرد و فضمان و برگرازه زیر مرتب بیشود احکام خناکه در اکاره برهاک نفس یا مال قوضیل آن در علم فقه است با خود  
آن این مرتفع است و مراد بسیار فرازین است ۱۰۰ و عزیز پیغام موحد و سکون وزاری بن حسکه عن ابی عین جده بهر بن حکیم بن  
معاویه بن حیدر بفتح حاره حمله و سکون شجتانیه و ای اهل علمه تابعی تشریی است رویت کرد و هست از وی فوری وابن بارگ نظر  
جز ایشان و خزنج عکر و نسیان ری و سلام از وی و تحریم خود اما اصحاب سفر از وی ای و است دارند و با چند در وی اختلاف گونه  
و ایده اعلام این سمع رسول الله صلی اللہ علیه و آله وسلم لقیوں فی قول تعالی رویت کرد و هست که وی شنید اخضرت را که می گفت و تشریی  
قول خدا ای تعالی که فرموده است که هم خیر از خوب للناس بودید شما بترین امتی که برون آورده شده برای مردم و مراد باش است  
تام است اند از خواص و عوامل که هر کی از امتی فضیلتی برایهم ساقه و حسن اعتقاد و ثبات قدم در ایشان و مزید بجهت بیزیر خود  
صلی صدر علیه آلم و سلام و عدم ازداد و خروج از ربه اسلام و مانند آن ثابت است و بعضی گفته اند که مخصوصاً عجلان و شهداء و صدیقین  
است و مراد خیرت تمام که کامل مخصوص است و بعضی گفته اند که مراد جهاد و جنگی خواهیست حق افست که عالم است قال  
اشیم تکون بعین این این خیر را و اکرم اعلی این گفت شما تمام می کنید بمقادیر است را که شما بترین آنها بزیرگترین آنها بزیر مراد  
بعد و بعین تک شیرست نت خدید و این عدد و باین معنی بسیاری آید رواه ابراری وابن ماجه والداری وقال ابراری چرا حدیث حسن  
صحیح و شاید که اکثر این ساقه و جمیور و شایر آنها باقی اند با این عدد و مراد تمام خیم است معنی خانکه پیغمبر شما خاتم انبیاء و پیده رسل  
شما زیر خاتم ام و اکرم این خیم کتاب پایین حدیث که مشهور بخیم و ا تمام و تکمیل می باشد اند حسن مختم است و حدیث بالغ

که ان اندستجا و زعن امنی اخطار و انسیان خیز مناسب است پایمی اعتماد از آنچه واقع شده باشد از اخطار و سهو و نیسان بقای  
میرلف کتاب شکر الدین معیه داشتم علیه نعمه و قع المفزع من جمیع احوالاً حادثه الشبویه صلی اللہ علیه و آله و سلم آخ دیوام الجمیع من خصوصی  
عند روایت هلال شوال سبع و میشین و بجهات محمد امداد و حسن توفیقته و الحمد لله رب العالمین فی الصلوة علی رسوله محمد و آله و پیغمبره:

و ایضاً عمه عبیین

### خامسه کتاب

آغاز قدویان شرح که سیست باشعة المدعيات فی شرح المشکله در اینجا ایام شرق سنت عشر والیف بود و اتمام و شهریور آن  
مشتمله الف و خمس و عشرين الفاق اتفاوده که این مرتب تمام صروف مشمول باین شرح بود و شرح دیگر عربی که سیست  
پیماعات النفع فی شرح مشکلات المصباح که متقارب و متقارن بود باین شرح در تالیف نیز اتمام یافت و بقیت نود و کتب  
در سائل دیگر نیز بوجود آمد و تجییناً ثبت این زمان بلکه کتر ازان صروف باین بود باقی بایقی والتوفيق من اسد الباقي اليافی و اگرچه  
شرح عربی بحیث شتمال بر پیاحدت علمیه و تحقیقات و تدقیقات فکر برای اتفیاز و اختصار فی حجر دارد ولیکن این شرح فارسی در این  
و تهدیب الفاظ و ضبطه و لبط معنی رایج و فائق بران آمده در حجم و فضیامت زاده بران اقاد عربی مقدار شتمال هزار و فارسی صد و سی  
بیت باشد و اتمام هر دو مرحله و هی که وطن ایین این ضعیف است که در خانه فارسی که جا و بگشی و حراج افزودی آن حواله آن  
فقیر است ابتداء انتها عکس در یک مکان و قعده بود و شده کان نامنث فی محلی و احمد عقصود بیان نیز گفتم حقیقت  
ولهم الحمد علی التوفيق و استغفار الله علی التقصير و تحریر عبد الحق بن سلیمان الدبلوی وطنی و المغاربی اصلی و انتکی سیما  
و اخنفی غریبی و الصوفی مشربا و القادری اراده و آخره و عنوان این الحکم لله رب العالمین به

### خامنه الطبع

الله ذکر المدعیات والاحضر تعلیم تجویره المشکله فیها مصباح و تابیثی و سپاسی اذ ازال تابدو از شری تابع شش لا قعد مردا و اورینه و که خلاص  
کتوهات و توصیف و تعریف یکانگیز نیز بان افراد کشاوه و بروضه امتنیش و یکیتا عیش شهادت کامل و اده اگر آفتاب عالمیات است فضای  
از و وچون باهتای افرادی عجیز است تو افاده فراز و پیکی رار و فوق روزگر و هیچ رایها و شب داده جمله ثوابت و سیاره از بد و فطر  
که اطاعت بر میان طباعت بسته و از مردم اکماده شد کمالی الله ضمیما و فور روز شب از و آمد به که در عالم مسبب ایوب ایسم بدر  
و نیوت قدسی نیو و از شمع سفارت کاره اول یا خلوق ائمه فوری شایان و سرت و مراج الملة الایام و نوادرن نو ایمه شان و سه محمد خادم محمد و محمد  
که خوشی یا نیز و ملک سرمه آمیجه حکم کنفر و دو صد شهاده بجزی رجیه مشکله همینی اشتعه المدعیات هر طبع نامی زیر و باده چشم عزیز  
مرضعت تیز قصره روات آرایش نیز شاهنجه ایج حب و فرشی و کل مشهود واقع که نتویط بطبع گز از ایش و زیبا شی احسن یافت احمد صد علی ذکر

